

اعترافات آقای ایکس، یکی از اعضای کنگره امریکا

روایتی افشاگرانه و حیرت‌آور از غرور، حرص و نیرنگی

رابرت آتکینسون

سمانه حافظی‌نیا



کتاب فروز پابلیشر

سرشناسه

: اتکینسون، رابرت

Atkinson, Robert

عنوان و نام پدیدآور

: اعترافات آقای ایکس یکی از اعضای سکره امریکا / رابرت اتکینسون ؛ سمانه حافظی نیا.

مشخصات نشر

: تهران: کتاب کوله پشته، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری

: ۶۴ ص.

شابک

: 978-600-8211-31-0

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت

: عنوان اصلی: The confessions of Congressman X: a disturbing and

shockingly frank tell-all of vanity, greed and deceit

موضوع

: نمایندگان مجلس -- ایالات متحده

موضوع

: Legislators -- United States

موضوع

: روسای جمهور -- ایالات متحده -- انتخابات -- تاریخ -- قرن ۲۱ م.

رده بندی کنگره

: ۱۳۹۵ الف ۲ الف ۱۷۶ E

رده بندی دیویی

: ۰۹۹/۹۳۷

شماره کتابشناسی ملی

: ۴۲۶۱۵۵۱



اعترافات آقای یکی از اعضای کنگره امریکا

روایتی افشاگرانه و تآثر از رور، حرص و نیرنگ

رابرت آتسون

سمانه حافظی

شابک: ۸-۶۰۰-۸۲۱۱-۳۱-۰۰

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵

ویراستار: زهره مهرنیا

صفحه‌آرا: آتیه‌ی کوله‌پشتی

طراح جلد: احمدشهبازی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشر کتاب کوله‌پشتی

تلفن: ۶۶۱۲۳۹۵۸ - ۶۶۵۹۴۸۱۰

پست الکترونیک: koolehposhti_pub@yahoo.com

وبسایت: www.ketabekoolehposhti.com

اینستاگرام: ketabekoolehposhti

آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، پلاک ۷، واحد ۱۰۲

کلیه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷.....	پیشگفتار: هویت نامعلوم یکی از اعضای کنگره
۱۳.....	جهالت باور نکردنی رأی دهندگان
۱۷.....	امیدواری بسیار به بهبود وضع کشور با اولین پیروزی در انتخابات
۲۱.....	حفظ رقعیت، اصلی ترین دغدغه اعضای کنگره
۲۵.....	روز در انتخابات مساوی با سکوت در برابر حقایق
۲۹.....	نمایش مسخره مندانه برای مردم
۳۳.....	کنگره و فساد مالی
۳۷.....	بی توجهی به حقیقت
۴۱.....	هری رید - خود شیفته یکی از نمایندگان پیشین کنگره آمریکا
۴۵.....	دور افتاده از حقیقت
۴۹.....	میانروی محافظه کار
۵۳.....	اعضای کنگره، محافظان نفرت انگیز اموال مردم
۵۷.....	بیزاری مردم از سیاستمداران
۶۱.....	ناامیدی نسبت به آینده

پیشگفتار: هویت نامعلوم یکی از اعضای کنگره

آقای ایکس را اولین بار در یک مهمانی شام، در واشنگتن ملاقات کردم. اما من نمی‌دانم تاریخ دقیق آن را لو بدهم، چون این کار باعث می‌شود که برخی کم‌کم سوخته هریت او شوند. در ادامه، توضیح خواهم داد که چرا آقای ایکس به هیچ وجه مایل نبود هویت اش فاش شود.

در اولین دیدارمان^۱ سال ۲۰۰۲، من ویراستار هید وی رپورت^۲ بودم، خبرنامه‌ای با موضوع «فرمای بجلی» که آن را در سال ۱۹۷۹ با نام مستعار اندرو هارپر^۳ تأسیس کرده بودم. این خبرنامه به خاطر ارائه‌ی گزارش‌های منصفانه و نقدهای معتبر از هتل‌ها و انگاه‌های سراسر جهان، در مجلات معتبری همچون نیویورک تایمز، وال استریت ژورنال، یواس دی تودی، فوربس و نشنال جیوگرافیک تراولر و ... معرفی می‌شد و مورد توجه بسیاری از مردم قرار می‌گرفت.

مخاطبان من بیشتر افراد مشهور، مدیران ارشد اجرایی و در نهایت، کلی برخی شرکت‌ها بودند. بیشتر آن‌ها خواهان صلح و آرامش بودند و به دنبال مکان‌هایی می‌گشتند تا از شلوغی دوری کنند. دوازده نفر از اعضای کنگره از

1. Midway report

2. Andrew Harper

مشرکین خبرنامه‌ی من بودند که آقای ایکس هم یکی از آن‌ها بود. مرد خوش برخوردی بود و به خاطر عشق او به سفر و علاقه‌ی شدید من به سیاست، خیلی زود بین ما روابط دوستانه‌ای برقرار شد. من علاوه بر این‌ها، سردبیر مطبوعات و رئیس ستاد انتخاباتی دو نفر از اعضای مجلس نمایندگان در دهه‌ی ۱۹۷۰ نیز بودم. سرانجام با هم دوست شدیم و به هم اعتماد کردیم و من معمولاً سالی یک یا دوبار بعد از سفرهای تحقیقاتی‌ام به دور دنیا شبی در واشنگتن توقف می‌کردم و با او قرار ملاقات می‌گذاشتم و از جراحایی‌هایی که با او صحبت می‌کردم و به توصیف هتل‌هایی می‌پرداختم که در طول سفر آن‌ها را به‌نوعی کشف کرده بودم. علاوه بر این‌ها، اطلاعات محرمانه، کنگره‌ی آمریکا را با هم رد و بدل می‌کردیم. با اینکه نسبت به هم احساس امنیتی می‌کردیم و حرف هم را می‌فهمیدیم، مکان ملاقات‌هایمان همان‌اتاق‌هایی بود که در رستوران‌ها بود. پس از یک سال گفت‌وگوهایمان شکل محرمانه‌ای به خود گرفت و آقای ایکس به افشاگری‌های باورنکردنی در مورد کنگره‌ی آمریکا که بسیاری از آن‌ها من را آشفته می‌کرد. معمولاً بعد از هر دیدار، اظهاراتش را با من اشت می‌کردم تا آن‌ها را از یاد نبرم. تصور می‌کردم که بعد از کناره‌گیری از دنا، در کتابی شامل گفت‌وگوهای خودش این مطالب را منتشر خواهد کرد. تا بعد از بازنشستگی‌ام، هر از گاهی یکدیگر را ملاقات می‌کردیم. یک روز به او گفتم که در حین صحبت با او از گفته‌هایش یادداشت برداشتم و یک کپی از آن‌ها را به او دادم. ابتدا عصبانی شد و احساس کرد از اعتماد او سوءاستفاده کرده و در عالم دوستی به او خیانت کرده‌ام. اما من به او اطمینان دادم که در مورد گفت‌وگوهایمان با کسی حرف نزده‌ام و بدون رضایت او هرگز این کار را

نخواهم کرد. به نظر می‌رسید که قانع شده باشد. گرچه تا هشت ماه تمایلی به صحبت کردن با من نداشت.

یک روز، به‌طور غیرمنتظره‌ای به من زنگ زد و خواست به شکل محرمانه با او ملاقاتی داشته باشم تا در مورد مسئله خصوصی با من صحبت کنند. از لحش متوجه شدم که موضوع خیلی مهمی پیش آمده و قبول کردم که هفته بعد به واشنگتن بروم. همدیگر را در یک هتل آپارتمان ملاقات کردیم. بعد از یک پوگفت کوتاه، ناگهان از من پرسید که آیا هنوز هم دست‌نوشته‌های اولیه «مت‌وگوهای مان را دارم یا نه. من گفتم که آن‌ها را دارم و طبق قولی که به او دادم، این موضوع را با کسی در میان نگذاشته‌ام و با کسی در این مورد حرفی نزده‌ام. بعد از آن رضایت با کف دستش ضربه‌ای به شانه‌ام زد و گفت: «من چندین بار سعی می‌کنم با تو صحبت کنم و به من داده بودی خوندم و باید بگم که تو از قول من خیلی خوب و درست همه‌چیز رو بازگو کردی.

دوست دارم این جرأت رو پیدا کنم که در مورد وضعیت نامطلوب و مسائل داخلی این شهر، همان‌طور که با تو صحبت کرده‌ام با دیگران نیز در ملاعام و بی‌پرده صحبت کنم.

سیاست بی‌رحمه، لعنت به من! متأسفانه شهادت‌اش رو ندارم و نمی‌خوام اسم خودم رو لکه‌دار کنم و از خودم خاطره‌ی بدی به‌جا بگذارم. من نمی‌خوام با این کارم باعث شرمندگی خانواده و همکارانم در کاپیتولوم و خودم رو از پیشرفت‌های آینده محروم کنم.»

او در ادامه گفت که اگر مایلم اظهارات‌اش را منتشر کنم، این کار را حتماً انجام بدهم. او همچنین می‌گفت که من آدم قابل اطمینانی هستم و از من می‌خواست که هویت او را فاش نکنم و به افراد، سرنخی در این مورد ندهم.

من به او گفتم که خوشحال می‌شوم ویراستاری چنین کتابی را به عهده بگیرم، اما اگر اسمی از او در کتاب بیاید، ممکن است افراد، بیشتر ترغیب شوند که آن را بخوانند. اما او تمایلی به این کار نداشت و از من خواست قسم بخورم که هویت‌اش را فاش نکنم. در نهایت، رسماً با پیشنهاد نظارت بر کتاب وی موافقت کردم. زیرا معتقد بودم که مردم آمریکا در مورد اظهارات نگران‌کننده‌ی او تعمق بیشتری به خرج خواهند داد.

بعد از آن دو مناسب دیگر با او ملاقات داشتم و در هر دو جلسه‌ای که با هم داشتیم، آقای ایکس تغییرات جزیی‌ای را در رونوشت اظهاراتش اعمال کرد تا ضمن حفظ سبب‌سازی، اطلاعات در مورد اعضای کنگره که با خودش هم درزه بودند، برخی از اطلاعات را به‌روز رسانی کند. ما دیگر با هم صحبت نکردیم تا اینکه بالاخر یکی روز اجازه داد که اظهارات بی‌پرده‌اش را منتشر کنم. من که از این کار او تعجب داشتم، بودم علت را جویا شدم و از او پرسیدم که چرا این قدر شتاب‌زده تصمیم به این کار گرفته است! او این‌گونه من را توجیه کرد که در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۶ در واشنگتن، موجی از اهانت‌ها به شکل کاملاً باورنکردنی به راه افتاد است.

بالاخره بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی و از زبان خود، اظهاراتش را نوشتم و برای اینکه مطالعه‌ی کتاب راحت‌تر باشد، به اظهارات پراکنده‌ی او نظم دادم و آن‌ها را بر اساس موضوع، فصل‌بندی کردم. این کتاب کم حجم و باریک، داستان‌سرایی نیست بلکه مجموعه‌ای از اظهارات تحریک‌آمیز آقای ایکس می‌باشد. با وجود اصرارهای من، آقای ایکس نه تنها قبول نکرد که قبل از انتشار کتابش مقدمه‌ی آن را بررسی کند، بلکه به من اختیار تام داد

تا بر طرح پشت و روی جلد کتابش، نظارت داشته باشم و از این طریق حس کنجکاوی مخاطبان را تحریک کنم.

با توجه به اعتماد دوطرفه‌ای که به هم داشتیم و طبق قول و قراری که با هم گذاشته بودیم، من شیوه‌ای به کار بردم تا در مرحله‌ی چاپ، اسامی و تاریخ‌های خاص منتسب به اطلاعات محرمانه او، فاش نشود. نمی‌خواستیم به بازنشستگی او یا فعالیت‌اش در کنگره اشاره شود یا اینکه مشخص شود که مجبوراً در انتخابات رأی آورده است یا خیر. با وجود آنکه آقای ایکس دموکرات بود و این را می‌شد کاملاً از اظهاراتش فهمید می‌توانستم او را جمهوری خواه - بزنم. آدمی‌زاد ذاتاً کنجکاو است و به خاطر حس عدالت‌طلبی، بشخصی بدهد هویت این افراد را فاش کند. دلم می‌خواست هویت آقای ایکس را فاش کنم. شاید به این خاطر که دوست داشتم او مجازات شود. اما در هر صورت او با من اعتماد کرده است و من حق ندارم او را از خودم ناامید کنم، حتی اگر با ریاکاری من را فریب داده باشد.

خوانندگان حرفه‌ای متوجه خواهند شد که بسیاری از اظهارات آقای ایکس جدید نیستند و طی سال‌های متمادی در سخنرانات به صورت تکه‌تکه چاپ شده‌اند. تنها تفاوتش این است که او رفتار خشونت‌آمیز و اظهارات وقیحانه در بین هیئت انتخاب‌کنندگان و اعضای کنگره را، حکایت می‌کند. بدون شک، اصرار آقای ایکس برای اینکه ناشناس باقی بماند به این دلیل است که او تصویر هراس‌انگیزی از سوء عملکرد سازمانی را ترسیم می‌کند، که در صدر آن سیاست‌مداران فریبکار هم‌مسلك خودش قرار دارند. آن‌ها کسانی هستند که قدرت را به دست گرفته و بهره‌های پولی را با دست و

دل‌بازی خرج می‌کنند. او معتقد بود که امروزه واشنگتن از تمدن عقب افتاده و رو به سقوط است و متأسفانه کنگره نیز همین روال را طی می‌کند. بسیاری به خاطر غرور آقای ایکس از او بیزار خواهند شد، زیرا او از اینکه طرفداران انتخاباتی‌اش را فریب داده است تا به او رأی بدهند اصلاً احساس شیمانی نمی‌کند. این طور به نظر می‌رسید که او تنها از سیستم قانون‌گذاری نفی پیدا کرده بود که به کشت و کشتار مردم می‌پرداخت. البته او بیشتر این وضعیت را نتیجه‌ی بی‌تفاوتی و ساده‌لوحی عموم مردم می‌دانست که در برابر تغییر وضعیت موجود، خود را فاقد قدرت می‌دیدند. یک‌بار به من گفت که می‌خواهد با استفاده از خون مردم را به جوش بیاورد. بدون شک، ترس‌های او من را یاد گزارش‌های اف‌ای، اخبار تلویزیون، هاوارد بیل انداخت که از شنوندگان با التماس می‌خواست که دیدشان را گسترش بدهند و فریاد بزنند: «به درک که من کاملاً خل و خال، اصلاً هم نمی‌خوام بهش فکر کنم.» او در فصل پایانی به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از ما نیز در مواقع لزوم برای حفظ منافع شخصی ذهن‌مان را به رری - غایت می‌بندیم.

رابرت اتکینسون^۱

پایه ۲۰۱۶